

شهر مرجانی

کابل،

وقتی که صبحها به افق میبری نماز

از ژرفنای شب

زخمی دگر به پیکرِ مرجانی ات زند

*

کابل،

رؤیای کوچه هات،

دیدارِ عاشقانه مهتاب با درخت،

نجوای روستاییِ مرغان به کاخِ کوه،

مانند ناتمام-

وقتی کبودِ خشم به پیشانی ات زند

*

کابل، ایا نگینه شبگیر

بر اوجهای تو

با پلکهای روز بسازیم چتر
وقتی گمانِ تار به شبمانی ات زند

*

کابل، ایا ستارهٔ تقدیر

تو میرسی به لحظهٔ آرام

سر مینهی به شاخهٔ سیمینِ بامداد

هرچند، شبرهان-

فریاد بی امید به ویرانی ات زند!